

نقش ایرانیان در زبان، ادب و بلاغت عربی

دکتر اکبر شعبانی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

ایرانیان که قبل از اسلام در قالب یک امپراتوری قدرتمند، قرن‌ها بر پهنه وسیعی از آسیای مرکزی و غربی فرمان می‌راندند، در عرصه اندیشه و ادب نیز همواره به عنوان عاملی تأثیرگذار در تشکیل تمدن‌های پس از خود دخیل بوده‌اند. تأثیر ایرانیان بر زبان، ادب و فرهنگ عربی گرچه تجلی واقعی خود را پس از اسلام به نمایش می‌گذارد، اما بدون شک، جزیره العرب قبل از اسلام نیز از تأثیر فرهنگ، زبان و مدیّت پارسیان برکنار نمانده است و دلایلی غیر قابل انکار بر این مدّعا در تاریخ و ادب عرب فراوان است.

پس از اسلام، عنصر ایرانی با قبول شریعت احمدی و تسلط بر زبان عربی، بسیاری از جلوه‌های فکری و فرهنگی تمدن چند هزارساله خود را به طرق مختلف وارد زبان و ادب عرب نمود، تا آن‌جا که می‌توان گفت: سهم ایرانیان در شکل‌گیری ادبیات و معارف درخشان دوران اسلامی عربی، اگر از خود آنان بیشتر نباشد، کمتر نیست.

باری، در این مقال با تکیه بر مستندات تاریخی و ادبی و به دور از عصبیتهای قومی و نژادی، فهرست وار به کیفیت اثرگذاری ایرانیان در تکوین و تدوین معارف دوران اسلامی عرب، به ویژه علوم ادبی اشاره می‌شود.

بی تردید، فرهنگ و ادب هیچ ملتی نمی تواند از تأثیر دیگر فرهنگها بی نیاز باشد و فرهنگ و ادب عرب هم از این قاعده مستثنی نیست.

اما سخن ما در تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی بر عربی است؛ مخصوصاً در پی اثبات این مدعا هستیم که ادبیات عرب بیش از هر قوم دیگری از ایرانیان رنگ پذیرفته است و دلیل بر این مدعا - بویژه در منابع عربی - آنقدر زیاد است که جای هیچ گونه شک و شبهه ای باقی نمی ماند. حتی برخی صاحب نظران منصف، ادبیات عرب را ادبیات یک زبان، و نه یک قوم به حساب آورده اند و می گویند: «در مراحل اساسی تکوین ادبیات عرب دیگر نباید آریایی گرایی را در مقابل سامی گرایی قرار داد».^۱

شاید حکومت دست نشانده لخمیان در حیره را که زیر نفوذ ساسانیان بود و رقیبی در مقابل غسانیان دمشق - یعنی دست نشاندهگان دولت روم - به حساب می آمد، بتوان از نخستین راههای جدی نفوذ فرهنگ ایرانی برشمرد. البته ارتباط از طریق یمن گرچه بسیار طولانی بوده است، اما به دلیل بُعد مسافت نسبت به سرزمین اصلی ایران و دیگر عوامل در مقایسه با حیره از اهمیت کمتری برخوردار است. به هر حال، مسائل فراوانی از تاریخ و فرهنگ و باورهای ایرانیان از این طریق در میان اعراب نفوذ کرده است. در سیره پیامبر اکرم (ص) آمده است: فردی از عرب به نام نضر بن حارث، ضمن مسافرت به حیره اخبار ملوک قدیم ایران و داستان رستم و اسفندیار را آموخته بود. هرگاه رسول اکرم (ص) لب به سخن می گشود و از بلاایی که بر اقوام پیشین نازل شده بود، برای مردم صحبت می نمود، پس از رفتن پیامبر، نامبرده بر جای رسول خدا می نشست و از قهرمانان و شاهان اسطوره ای ایران صحبت می کرد و مایه اعجاب مردم می شد.^۲

۱- ج.م. عبدالجلیل، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶،

چاپ سوم، ص ۱۰.

۲- شوقی ضیف، تاریخ ادبی عرب (العصر الجاهلی)، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات

امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۹۲-۴۲۶.

البته این یک واقعیت است که عرب با توجه به ویژگی زندگی صحرایی خویش تقریباً با هیچ ادبیات بیگانه‌ای که بتواند الهاماتش را به‌طور جدی بارور کند، تماس مستقیم و تنگاتنگ نداشته است و مثلاً با شعر دنیای خارج ارتباطی که باید، حاصل نشده و تنها پس از اسلام و در سایه تعالیم آسمانی قرآن است که عرب با اقوام و ملل بسیاری پیوند می‌خورد و با علوم و معارف دیگر ملل به‌طور جدی آشنا می‌شود.

در عین حال قرار گرفتن این قوم بدوی از زمانهای بسیار دور در میان دو همسایه قدرتمند و متمدن - یعنی ایران و روم - خالی از تأثیر نبوده است و به قول شوقی ضیف، عرب شمالی به کلی از تأثیرات بیگانه برکنار نبوده، اما نباید در میزان آن تأثیرات، تصوّرات مبالغه‌آمیز داشت.^۱

ابن مقفّع و عبدالحمید بن یحیی و خاندان نویخت و دیگرانی که نامشان در الفهرست مذکور است، از ایرانیانی بودند که بی‌تردید در شکل‌گیری ادبیات دوران اسلامی عرب تأثیر به‌سزایی داشته‌اند و از طریق تألیف و ترجمه آثار فرس به عربی، خدمت بزرگی به باروری و غنای فرهنگ و ادب عرب نموده‌اند.

عبدالحمید بن یحیی، منشی دربار اموی با توجه به گفته ابن ندیم آثار فراوانی از پهلوی به عربی ترجمه کرده که متأسفانه اکثر آنها از میان رفته است.

گفتنی است ابن ندیم در الفهرست در باب قلم و نوشتار، از پارسیان بیش از دیگر ملل یاد می‌کند و هفت نوع خط برای ایرانیان بر می‌شمارد و نمونه‌هایی در هر مورد ارائه می‌دهد،^۲ که خود دلیلی بر جایگاه رفیع کتاب و کتابت نزد ایرانیان است.

ترجمه ابن مقفّع از کلیله و دمنه، نخستین شاهکار نثر عربی است و با توجه به اقبالی که نصیب این اثر گردید، می‌توان به نقش افرادی چون ابن مقفّع در انتقال ویژگیهای ادب پهلوی به عربی واقف گردید و بی‌جهت نیست که او را خالق نثر

۱- همان‌جا، ص ۹۲.

۲- محمدبن اسحاق الندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، صص

تازی لقب داده‌اند.^۱

از دیگر آثار این مرد بزرگ می‌توان ترجمه‌های: خداینامه، آیین‌نامه، کتاب التاج، کتاب الدرّة الیتمه و الجواهر الثمینه و کتاب مزدک را نام برد. به علاوه ترجمه عربی آثار یونانی که به پهلوی ترجمه شده بوده نیز بدو منسوب است از جمله: قاطیغوریاس (مقولات عشر)، باری ارمیناس (کتاب العبارة)، آنالوطیقا (تحلیل قیاس)، ایساغوجی (مدخل).^۲

دیگر از آثار ارزشمند او رسائل الادب الصغیر، الادب الکبیر و رساله الصحابه را باید ذکر کرد.

باری «ابن مقفع بر ادب و تفکر جهان اسلام حق بزرگی دارد»؛^۳ گوینده این سخن حنّالفاخوری، نویسنده تاریخ ادبیات عرب است. نامبرده ابن مقفع را بهترین نماینده یک فرهنگ وسیع و یک اندیشه روشن و عمیق با اسلوبی عالی و متین معرفی کرده است و از او به عنوان یکی از زعمای اولین مکتب نویسندگی در عصر عباسی یاد می‌کند. کلیله و دمنه بی‌تردید از معدود آثار است که شهرتش جهان‌گیر شده و مردم سرزمینهای فراوانی از هر طبقه و هر مذهب با آن آشنایی یافته‌اند.

جالب است بدانیم ترجمه عربی ابن مقفع از گذشته‌های دور تا امروز به دهها زبان ترجمه شده است؛ از جمله: لاتین قدیم، لاتین میانه، لاتین جدید، اسپانیایی قدیم و جدید، عبری، فارسی، یونانی، سریانی جدید (متن پهلوی آن قبلاً به سریانی قدیم برگردانده شده است که ظاهراً امروزه در دسترس نیست) ایتالیایی، اسلاوی قدیم، هندی، ترکی، فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، هلندی و دانمارکی.^۴

در خود زبان عربی نیز برخی به تقلید و پیروی از او برخاستند؛ چون: سهل

۱- ج. م. عبدالجلیل، همان‌جا، ص ۱۲۷.

۲- حنّالفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالحمیدآیتی، انتشارات توس، ۱۳۶۸، ص ۳۳۱.

۳- همان‌جا، ص ۳۵۲.

۴- همان‌جا، ص ۳۲۹.

بن هارون (النمر و ثعلب)، شریف بن هباریه (الصّادح و الباغم)، ابن عربشاه (دُررالحکم فی امثال الهنود و العجم)، ابوالعلاء معری (القائف) و...
 برخی چون ابان اللاحقی به نظم آثار او همّت گماشتند و برخی چون متنبی بسیاری از آرای او را در باره زن، مال، عقل، مقدّم داشتن رأی بر شجاعت در شعر خود وارد کردند.^۱

ابن مقفّع با وارد کردن عناصر واقعی جمال در نثر عربی آن را برای پرورش موضوعات مختلف آماده ساخت. او همواره توصیه می‌کرد: «مبادا به طمع نیل به بلاغت، به آوردن کلام غریب آزمند شوی و بر تو باد به الفاظ آسان اما نه الفاظ فرومایگان و عوام».^۲

او سخت دلبسته هویت ایرانی خویش بود و همواره تلاش می‌کرد با اشاعه آداب و سنن و تاریخ نیاکان خویش آن را زنده نگه دارد. شاید کمتر کسی چون ابن مقفّع شکوه روح ایرانی را در مقابل بیگانگان به نمایش گذاشته باشد.
 به هر حال ایرانیها از طریق ترجمه توانستند ویژگیهای فرهنگی و ادبی خود و تا حدی هند را به عرب انتقال دهند. پروفیسور هامیلتون معتقد است ریشه داستان شهرزاد و دینارزاد را باید در هند جست که از طریق ترجمه از ایرانی به عربی راه یافته: «همین داستان است که نمونه تقلیدی برای داستانهای مشابه شده است، مثلاً داستان صدویک‌شب^۳ و مطمئناً کتاب شبهای عربی با ترجمه از یک مجموعه ایرانی آغاز شده که بعدها قصه‌های تازه جایگزین قصه‌های قدیمی گردیده است».^۴
 شاید بتوان گرایش به ساده‌نویسی را که در دوره عباسی - گرچه زمانی نه چندان طولانی - در عرب معمول گردید، تحت تأثیر مترجمان و منشیان ایرانی تبار

۱- همان‌جا، صص ۳۵۰-۳۵۱.

۲- همان‌جا، ص ۳۵۰.

۳- به نظر می‌رسد «هزار و یک شب» درست باشد.

۴- هامیلتون الکساندر راسکین گیب، درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر،

دانست؛ زیرا نثر عربی پیش از اسلام صورتی مسجع و شعرگونه داشته و عرب این‌گونه نثر را که ریشه در بیان کاهنان و قصه‌گویان داشته می‌پسندیده‌است. همان‌گونه که پس از مدتی نه‌چندان طولانی دوباره به خصلت اصلی خویش، یعنی تصنع و تکلف و مسجع و موازنه، روی آورد و این همان خصوصیتی است که باکمال تأسف از قرن ششم نثر ساده پارسی را نیز مورد هجوم قرارداد و موجد نثر فنی در ایران گردید.

ظهور کلیله و دمنه در جهان عرب، که عاشق داستان و افسانه و سمر بودند، همگان را مجذوب خود کرد. نثر این کتاب در نهایت سادگی و بی‌پیرایگی، استوار و متین است و به قول مؤلف تاریخ ادبیات عرب، «چنان جریان می‌یابد که پنداری، جویباری است که از کوهستان روان گردیده، آن‌چنان شفاف است که گویی عمق آن را هم می‌توان لمس کرد».^۱ به ظن قوی این سادگی و روانی و بی‌پیرایگی که ویژگی نثر ایران قبل از اسلام بوده از نثر ساده و در عین حال استوار پهلوی به عربی راه یافته است.

در سایه همین ترجمه‌ها و نیز تأثیر منشیان ایرانی دربار خلفاست که در قرن سوم آراستن نظم و نثر عربی به واژه‌های دخیل از فارسی معمول و مقبول گردید^۲ و سادگی و بی‌پیرایگی - مدتی نه‌چندان طولانی - به نثر راه یافت.

شاید بتوان این تأثیر را در آثار جاحظ بهتر از هر کسی مشاهده کرد؛ جاحظ بی‌تردید با ادبیات پهلوی آشنا بوده و احتمالاً زبان پارسیان را می‌دانسته و با گویشهای مختلف آشنایی داشته است. آن‌جا که ایرانیان را «اخطب الناس» و اهل فارسی را «اخطب الفرس» معرفی می‌کند، این‌گونه ادامه می‌دهد: «واعذبهم كلاماً و اسهلهم مخرجاً و احسنهم لواءً و اشدهم فيه تحكماً اهل مرو و افصحهم بالفارسية الدرية، و باللغة الفهلوية اهل قصبه الاهواز»^۳ یعنی: شیرین‌سخنترین و خوش‌اداترین در

۱- ح.م. عبدالجلیل، همان‌جا، ص ۱۲۹.

۲- همان‌جا، ص ۱۳۰.

۳- ابی عثمان عمرو بن بحرین محبوب جاحظ، البیان و التبيين، شرح و تحقیق حسن السندوبی، چاپ

بیان و با تولاترین و در دوستی پایدارترین اهل مروند و نیز در فارسی دری فصیحترین، ایشانند و در زبان پهلوی فصیح‌ترین ایرانیان مردم اهوازند. در همین مقام از کتاب کاروند پارسیان یاد کرده و از قول شعوبیه می‌گوید: «من احب ان يبلغ في صناعة البلاغة و يعرف الغريب و يتبحر في اللّغة فليقرأ كتاب كاروند».

از خدای نامه‌های پارسیان (سیرالملوک) نیز سخن به میان آورده‌است و می‌گوید: «من احتاج الى العقل و الادب و العلم بالمراتب، و العبر و المثالات و الانفاظ الكريمة و المعاني الشريفة، فلينظر الى سيرالملوك».^۱

در مواردی خود نیز از قول ملوک عجم (بدون ذکر مأخذ) مطلب نقل می‌کند، از جمله: «وقال كسرى أنو شروان لبزر جهر: ای الاشياء خير للمرء العمى؟ قال: عقل يعيش به. قال: و ان لك يكن له عقل؟ قال: فاخوان يسترون عليه. قال: فان لم يكن له اخوان؟ قال: فما يتحبب به الى الناس، قال: فان لم يكن له مال؟ قال فعى صامت، قال: فان لك يكن ذلك؟ قال: فموت مریح».^۲

لازم به ذکر است نقل مواردی از این قبیل توسط جاحظ متعصب ضد شعوبی می‌رساند که شعوبیه چندان هم بی جا نگفته‌اند. شاید سخن ابو عمر و کلثوم بن عمرو، شاعر عرب، معروف به عتابی که مقارن عباسی مروزی مدتی در شهر مرو اقامت داشته تأییدی بر این مدعا باشد. نامبرده در جواب کسی که از معانی و اندیشه‌های آثار عجم پرسیده بود، گفته‌است: هل المعانی الآفی كتب العجم؟^۳ یعنی: مگر چیزی از معانی یافت می‌شود که در کتب ایرانیان نباشد؟

اول، منشورات الارومیه، قم، جزء ثالث، ص ۶.

۱- ابی عثمان عمرو بن بحرین محجوب جاحظ، البیان و التبيين، شرح و تحقیق حسن السندوبی، چاپ

اول، منشورات الارومیه، قم، جزء ثالث، ص ۶.

۲- همان‌جا، جزء اول، ص ۱۵۸.

۳- عبدالحسین زرین‌کوب، از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۵،

باری در آثار جاحظ، منهای مقدمه، کمتر تصنع و تکلف به چشم می خورد و می کوشد با بیانی ساده و بی پیرایه سخن بگوید: بدون تردید این ویژگیها از زبان پارسی به نثر جاحظ راه یافته. بیان جاحظ در عین پختگی ساده و به دور از پیچیدگی است. جملات اکثراً کوتاه، برازنده و روان است و این غیر از نثر شعرگونه و غالباً مسجعی است که عربی می پسندد.

به هر حال عرب اگر تأثیر ادبیات دیگر ملل را بر خویش انکار کند، قادر به انکار تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی نخواهد بود. همانگونه که جاحظ با همه تعصبی که نسبت به عربیت دارد، در بسیاری موارد به این امر معترف است و ادب و بلاغت پارسیان را می پسندد و بهترین تفسیر از بلاغت را به ابن مقفع نسبت داده است و می گوید: «لم یفسر البلاغه تفسیر ابن المقفع احد قط»^۱.

هم او از مهاجرت ایرانیان در روزگار جاهلی به قلب جزیره العرب و مدینه و تأثیر گذاری روی واژگان و زبان عربی خبر داده است و می گوید: «الاتری ان اهل المدینه لما نزل فیهم ناس من الفرس فی قدیم الدهر علقوا بالفاظ من الفاطهم و لذلک یسمون البطیخ الخربز و...»^۲ یعنی: مگر نمی بینی که از دیرباز چون گروهی از ایرانیان به شهر مدینه در آمدند، مردم آن شهر به کلماتی از الفاظ ایشان در آویختند و به همین سبب بطیخ را خربز و... می نامند. نامبرده در همین مقام از بسیاری واژگان که اعراب تحت تأثیر پارسیان به کار می برند، نام برده است. از قبیل: بال (بیل)، چهارسو، و ازار (بازار) و...

نیز ایرانیانی که پس از اسلام به سرزمینهای عربی از جمله بصره مهاجرت کردند، تأثیر زیادی روی نحوه تفکر و ادبیات عرب بویژه در دوره عباسیان گذاشتند تا آنجا که اعراب به منظور ملاحظت و غنای اشعار خود گاه واژگان و ترکیبات فارسی به کار می بردند. مثلاً محمد بن ذویب الفقیمی عمّانی در مدح هارون رشید گوید:

۱- جاحظ همانجا، جزء اول، ص ۹۱.

۲- همانجا، ص ۳۴.

مَنْ يَلْقَاهُ مِنْ بَطْلٍ مُسَرِّدٍ فِي زَغْفَةٍ مُحْكَمَةٍ بِالسُّرْدِ
تَجُولُ بَيْنَ رَاسِهِ وَ «الْكَرْدِ»

تا آن جا که گوید:

لَمَّا هَوِيَ بَيْنَ غِيَاضِ الْأَسَدِ وَ صَارَفِي كَفِ الْهَزِيرِ الْوَرْدِ
أَلَى يَذُوقِ الدَّهْرِ «آبِ سَرْدِ»^۱

یعنی: چه کسی یارای رو در رویی با قهرمان مسلطی را دارد که زره محکمی برتن دارد که سروگردنش را پوشانده است.

و: وقتی که آن شمشیر در بیشه شیران فرود آمد و در کف شیر سرخ رنگ قرار گرفت، تصمیم گرفت در طول زندگی آب سرد نچشد (همیشه داغ و در حال نبرد باشد و هیچ‌گاه سرد نشود).

الکرد، تصحیفی از «گردن»، «الهازیر» هژیر (شیر) و «آب سرد»، ترکیبی فارسی است. به گفته دکتر محمد غنیمی هلال «کثرت واژه‌های فارسی در اشعار عرب دلالت بر نوعی رابطه در سطح گسترده‌ای میان دو ملت ایرانی و عرب دارد که این رابطه با اسلام گسترده‌تر شد».^۲ نامبرده راه یافتن واژگان فارسی به زبان عربی را از روزگار جاهلیت، باعث و عامل غنا، و سعت، کارآیی و انعطاف‌پذیری آن می‌داند و از فراوانی واژگانی یاد می‌کند که عرب از فارسی اقتباس نموده‌است؛ از آن جمله است: وزیر، خراج، برید، خوان، دیباج، خز، استبرق، جلاب (گلاب)، ابریق (آبریز)، فیروزج، پالودج (فالوده).

دور از حقیقت نخواهد بود، اگر بپذیریم، اعراب جز به تاریخ و ادب ایرانی و تا حدی هندی (اکثراً از طریق ایرانیان) به آثار ادبی دیگر اقوام بیگانه، حتی یونانیان و رومیان چندان وقعی نمی‌نهادند. هر چند منکر تأثیر فلسفه، منطق، پزشکی، کیمیا و دیگر علوم یونانی نمی‌توان شد. اصولاً شعر غنایی و حماسی یونانی آن‌گونه که در

۱- محمد غنیمی هلال، ادبیات تطبیقی، ترجمه سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، انتشارات امیرکبیر،

۱۳۷۳، ص ۱۵۶.

۲- همان جا، ص ۱۵۸.

نقد الشعر ارسطو، پویتیکا یا پویطیقا، مطرح است، چندان مورد پسند عرب واقع نگردید.

بی جهت نیست که جاحظ پس از این که اهلیت یونانیان را در فلسفه و منطق می پذیرد، می گوید: «و كان صاحب المنطق بكي اللسان غير موصوف بالبيان» و معتقد است، بلاغت در ایشان نیست: «و هم يزعمون ان جالينوس كان انطق الناس و لم يذكره بالخطابه و لا بهذا الجنس من البلاغه»^۱.

اما ایرانیها - بخصوص پس از اسلام - جایگاه خاصی در فرهنگ، سیاست، زبان و ادب عرب کسب کردند و با توجه به نفوذ دیرینه خویش توانستند خصوصیات فراوانی از ادبیات و فرهنگ خود را به عرب منتقل کنند و این بدان سبب بود که اعراب دیر زمانی زیر حکومت ایران بوده اند و مدت هزار و دوویست سال - یعنی از عهد هخامنشیان تا روزگار یزدگرد شهریار - با ایران ارتباط سیاسی و تجاری و فرهنگی داشته اند.

پس از اسلام نیز عوامل ایرانی، کارگزاران چیره دست دستگاه خلافت شدند و از نفوذ بسیار گسترده ای در اداره جهان اسلام برخوردار گردیدند و از حامیان قدرتمند زبان و ادب عرب به حساب آمدند و هم از طریق ترجمه در شکل گیری ادبیات عرب سهم مهمی به عهده گرفتند. بی جهت نبود که ائمه لغت عرب هرگاه در اصل لغتی تردید می کردند، آن را فارسی به حساب می آوردند.^۲

وجود صدها چهره برجسته از ایرانیان عربی دان که هر یک به نحوی در تدوین فرهنگ و ادب و معارف عرب سهم بوده اند، بی تردید می توانسته عامل مهمی در انتقال فرهنگ، معارف و باورهای ایرانی به عربی باشد؛ از جمله:

عبدالله بن مقفع، عبدالحمید بن یحیی، سهل بن هارون، بشار بن برد، ابونواس، سیبویه، ابوالفرج اصفهانی، ابن قتیبه دینوری، محمد بن جریر طبری، تفتازانی، بلاذری، حمزة بن حسن اصفهانی، ابوریحان بیرونی، ابن خرداد به، ابن

۱- جاحظ، همانجا، جزء ثالث، ص ۱۵.

۲- محمد تقی بهار، سبک شناسی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۵۵.

عمید، بدیع الزمان همدانی، صاحب بن عبّاد، محمّد زکریای رازی، ابوبکر خوارزمی، یحیی تبریزی زمخشری، امام فخر رازی، ابن مسکویه، میر سیّد شریف جرجانی، فارابی، ابوعلی سینا، غزالی، عبدالقاهر جرجانی، و...

به قول استاد همایی: «ایرانیان به فارسی فکر می‌کرده، به عربی می‌نوشته‌اند»^۱ و شاید تا حدّ زیادی این ادعا پذیرفتنی باشد که سرمایه‌های علوم و فنون ادب عربی اغلب توسط عناصر ایرانی فراهم آمده است. ایرانیان در بسیاری موارد اگر مبدع نبودند، حداقل جزو اولین کسانی بودند که در زمینه‌های مختلف از قبیل صرف و نحو، لغت، تفسیر، تاریخ، جغرافیا، بلاغت و نقد به تألیف و تدوین پرداختند.

آری زبان و فرهنگ عربی در نتیجه نفوذ و تصرف عناصر ایرانی تا حدّ زیادی صبغه ایرانی به خود گرفت و چون این گروه بیش از هر عنصر غیر عرب دیگر خود را در این زبان و فرهنگ سهیم می‌دانست، هرگز به نظر بیگانه بدان ننگریست و آثار ارزشمندی در قالب این زبان به جهان عرضه داشت که هم باعث غنا و باروری فرهنگ و زبان اسلامی - عربی گردید و هم عامل نفوذ و گسترش تفکر و ذوق و هنر ایرانی در جهان شد.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- بهار، محمد تقی: سبک‌شناسی، امیرکبیر، ۱۳۵۶، جلد ۲.
- ۲- جاحظ، ابی‌عثمان عمرو بن بحرین محجوب: البیان والتبیین، شرح و تحقیق حسن السندری، چاپ اول، منشورات الارومیه، قم، جزء ثالث.
- ۳- راسکین گیب، هامیلتون الکساندر: درآمدی بر ادبیات عرب، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۴- زرین کوب، دکتر عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، نشر بین‌المللی الهدی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۵- ضیف، شوقی: تاریخ ادبی عرب (العصر الجاهلی)، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۶- عبدالجلیل، ج. م: تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آ. آذرنوش، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- ۷- غنیمی هلال، محمد: ادبیات تطبیقی، ترجمه سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۸- الفاخوری، حنا: تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالحمید آیتی، نشر توس، ۱۳۶۸.
- ۹- الندیم، محمد بن اسحاق: الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ۱۰- همایی، جلال‌الدین: معانی و بیان، نشر هما، چاپ اول ۱۳۷۰.